

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِينَا وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ
فَتَقُورَ قُورًا عَظِيمًا اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَى
ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ
الْعَنُوهُمْ جَمِيعًا»

در آستانه شهادت مولایمان امام حسن مجتبی ارواحنا فداه و سلام الله علیه حسب یک
نقل هستیم. این شهادت مظلومانه و جانگداز را خدمت حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا
فداه و فرزند بزرگوارشان فاطمه معصومه(ع) و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و
شما اعزه تسلیت عرض می‌کنم و امیدواریم که خدای متعال همه ما را جزء شیعیان و
موالیان راستین آن امام بزرگوار و سائر ائمه هدی(ع) قرار دهد و دست ما را از دامان پر
مهر و محبت‌شان در دنیا و آخرت محروم نفرماید.

در این که مفاد اخبار «من بلغ» چه هست، سه احتمال وجود داشت، احتمال اول این بود
که مفاد اخبار «من بلغ» از حیث این که متعلق ثواب و ما یترتب علیه الثواب چیست؟
بگویم انقیاد هست. نه ذات العمل و نه عمل انقیادی و احتمال دوم این بود که ذات العمل
باشد. احتمال سوم این بود که عمل انقیادی باشد.

اما احتمال اول وجه این که مستفاد این باشد گفته شد و حاصل آن این بود که یک تصور
عقلانی برای این که ثواب برای ذات عمل باشد یا برای عمل انقیادی باشد نیست. چون در
روایت فرض شده که و لو «لم یقله» رسول‌الله(ص) پیامبر نفرموده، نفرمودن پیامبر
یعنی این که آن مصلحت ندارد اصلاً یا اگر دارد مصلحت مغلوبه است و یا این که اصلاً
مفسده دارد، صرفاً مفسده دارد. عملی که مصلحت ندارد یا مصلحت آن مغلوبه است یا
اصلاً مفسده دارد، ثواب دادن بر آن لا وجه له، اما به خلاف انقیاد که در مقام وجود دارد
چون فرض این است که شخص آن را به احتمال مطلوبیت شرعی و این که شاید این
حرف او درست باشد، این خبر درست باشد آورده، پس انقیاد در مقام وجود دارد و انقیاد
هم «مما یستقل العقل به حسنه و استحقاق الثواب علیه» هست. بنابراین با وجود یک امر
این چنینی علی القاعده این ثواب باید برای او باشد نه برای آن که اصلاً وجه عقلانی
ندارد. این بیان بود.

در پاسخ این مطلب گفته شد که اولاً وقتی ما به روایات باب مراجعه می‌کنیم می‌بینیم
ظاهر روایات باب این نیست که بر انقیاد است، بر عمل است، حالا یا این عمل، یا ذات

العمل یا عمل انقیادی، به این فعلاً کار نداریم ولی بالاخره برای انقیاد به حسب ظاهر این روایات نیست. و اما آن بیان که بخواهد آن قرینه بشود بر این که ما خلاف ظاهر معنا نکنیم یا بگوییم نه، آن قرینه باعث می‌شود که یک چنین ظهوری منعقد بشود به قرینه عقلیه، آن را هم پاسخ دادیم به این که یکی از وجوه إعطاء ثواب بر یک عمل این است که آن مصلحت داشته باشد اما برای اعطاء ثواب بر یک عمل، غیر از این وجه، بحث وجوه عقلائی دیگر هم وجود دارد و ممکن است آن منشأ بشود بر این که شارع ثواب بدهد و آن این است که این عمل و این اعمال ولو فی ذاته خودش مصلحت ندارد، یا مغلوب است یا اصلاً مفسده هم دارد. اما شارع برای این که می‌بیند انجام آن‌ها در راستای یک امر اهمی واقع شده، این جا برای این که ایجاد داعی کند در نفوس عباد که این را انجام بدهند برای احراز آن امر اهم و انجام آن امر اهم و تحقق آن امر اهم، این جا هم عقلائی است که جعل ثواب، ولو خودش مصلحت ندارد بلکه مفسده دارد. مثل این که عرض کردم اگر آن مستحبات واقعی قاطی شده با غیر آن، در مقام اثبات اگر صد تا مستحب در شرع مثلاً به حسب روایات وارد شده، این صد تا مستحب فرض کنید که پنجاه تا، شصت تا یا آن واقعیت داشت. چهل تا یا آن نه، واقعیت ندارد. عید که نمی‌تواند تمیز بدهد کدام را، شارع می‌آید می‌گوید چی؟ می‌گوید آقا همه این صد تا را هر کس انجام بدهد، من ثواب می‌دهم. به چه داعی این کار را می‌کند؟ داعی آن این است که، آن‌هایی که واقعیت دارد که واقعیت دارد، آن‌هایی هم که واقعیت ندارد می‌گوید انجام بدهید و من ثواب می‌دهم به داعی این که آن پنجاه تا یا آن شصت تا که واقعیت دارد و روی هم رفته می‌چرید مصلحت انجام آن بر این مفسده‌ای که این‌ها دارد یا اگر مفسده هم ندارد، مصلحت هم ندارد که هیچ چیز دیگه، مشکلی پیدا نمی‌شود، این داعی آن هست که می‌آید می‌گوید، بنابراین لا بأس که در این موارد بگوید بر عمل یا عمل انقیادی وجود دارد توطئه و طریقی و تمهیداً برای این که آن مستحبات واقعی انجام بشود و این هم یک داعی عقلائی و یک وجه عقلائی است بر این که چون اساس ثواب بر تفضل هم می‌تواند باشد. تفضلاً می‌دهد به خاطر این داعی، لازم نیست که آن ثواب حتماً تراوش از مصلحت عمل بکند. داعی دیگر و امور دیگر هم عقلاً می‌تواند منشأ جعل ثواب و إعطاء ثواب شود. بنابراین با این توضیح و با این بیان، این وجه اول و احتمال اول ناتمام است.

س: استاد، یک طریق، طریق حفظ مصالح محتمله که در این کسر و انکسار و فرمایش حضرت عالی شارع کسر انکسار کرده فلذا در جمع گفته همه پس مستحب بشوند،

ج: نگفته مستحب بشوند، این را نگفته نه، گفته ثواب می‌دهند، ثواب می‌دهند، این خلط نشود، نمی‌گوید مستحب است، می‌گوید ثواب می‌دهم به شما.

س: ذات عمل ثواب پیدا بکند، طریق آن، این حفظ و تحفظه المصالح انحصار دارد در این که ثواب از خود عمل بشود. اگر شارع بگوید ثواب بر انقیاد هم هست، و داعی انقیاد به انقیاد ثواب می‌دهند باز هم من می‌روم آن کارها را ایتان می‌کنم و مصالح استیفا می‌شود. طریق منحصر نیست، با وجود آن اشکال

ج: بله، ما طریق‌مان، ما می‌خواهیم بگوییم این هم طریق، چه عیب دارد؟ هم از آن راه می‌تواند برود هم از این راه می‌تواند برود.

س: نه، اشکال را شما ... حاج آقا چه طور

ج: همین جور، شما آخر اشکال این بود که طریق عقلائی نداری، آن را عقلاً وجه عقلائی

ندارد پس می‌فهمیم این متعین است و اگر ظاهر روایات هم چیز دیگر باشد پس حتماً... می‌گوییم نه آقا، وقتی آن راه هم وجود دارد، دست از ظهور روایت چرا برداریم؟ آن راه هست، این راه هم هست. بله، شارع از دو راه می‌توانست به این مقصد برسد. یکی این که ثواب انقیاد بدهد، یکی این که بیاید بگوید به ذات این‌ها هم ثواب می‌دهم. حالا یا ذات عمل‌ها یا عمل‌های انقیادی

س: حاج آقا، اشکل را فراموش نکنید. اشکال این بود که عقلاً ثواب بر امری که مصلحت ندارد فی نفسه یا ...

ج: بله، قبیح است.

س: این ثواب، ثواب عمل لا ینبغی است، عمل ینبغی نیست. این اولاً، شما می‌خواهید آن را ینبغی کنید، این حفظاً للمصالح، عرض می‌کنم حفظاً للمصالح طریق آن انحصار در این ندارد، ینبغی

ج: خوب کلامی فرمودید، فرمودید انحصار ندارد اما آیا این هم طریق است یا نه؟

س: ...

ج: جواب بدهید، همین را جواب بدهید. انحصار ندارد ولی این هم طریق هست یا نه؟

س: وقتی طریق دیگر هست نمی‌تواند

ج: چرا نمی‌تواند؟ قبیح است؟

س: ینبغی نیست. مصلحت ندارد

ج: نداشته باشد ولی چون این در طریق واقع می‌شود، اشکال دارد؟ عقلانی نیست؟ در طریق واقع می‌شود.

س: دیگه مانع عقلی در ... نیست

ج: چه اشکالی دارد؟ مثل این که حالا می‌خواهیم تکثیر کنیم این را دیگه می‌خواستیم از این بگذریم، بحث دیروز بود. حالا شما هم دندان روی جگر بگذارید، اشکال ندارد. رد بشویم.

س: جگر ما پاره پاره است.

س: استاد این انقیاد، انقیاد اخبار «من بلغ» است یا انقیاد اخبار ضعیفه است؟ اگر انقیاد هم باشد، این‌ها انقیاد اخبار «من بلغ» است. اخبار ضعیفه که نیست که، اخبار ضعیفه، یک فرض آن این است که اصلاً طرف اخبار «من بلغ» را هم ندیده، خبر ضعیفی بوده، آیا آن جا هم انقیاد صورت می‌گیرد؟

ج: بله، چون آن جا هم قهراً به احتمال می‌آورد که شاید خواسته مولا باشد. اصلاً حالا بعد توضیح آن بیشتر خواهد آمد، قبلاً هم عرض کردیم که اصلاً این جاها جاهایی است که به احتمال و این‌ها آورده می‌شود. این، علاوه بر این که روایات فرموده «و لو لم یقله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» «و لو لم یقله» در آن فرض چه طور است، می‌گوید آن

در آن فرض هم می‌دهد؛ یعنی آن فرضی که فرموده باشد که ... داده می‌شود، آن فرض هم داده می‌شود. «و لو لم یقله» مفادش این است دیگه، ولو حضرت نفرموده باشد، آن ثواب بر آن عمل داده می‌شود. این مفادش این است که اگر فرموده که روشن است، ثواب آن عمل داده می‌شود. نفرموده باشد هم ثواب آن عمل داده می‌شود. شما اگر این را بر انقیاد حمل کنید لازمه‌اش این است که در هر دو صورت... ظهور سیاق این است که علی السواء است. چه آن جایی که فرموده باشد چه آن جایی که نفرموده باشد، ما یترتب علیه الثواب یک چیز است نه این که نه، آن جایی که نفرموده باشد انقیاد است، آن جایی که فرموده باشد عمل است. این هم خلاف آن سیاقی است که از این روایات استفاده می‌شود که «ما یترتب علیه الثواب و محل الثواب فی کلا الفرضین» واحد است نه این که فی فرضی انقیاد است و فی فرضی عمل است. بنابراین با توجه به این که، پس همراه عقلائی وجود دارد. هم ظاهر روایات این است که عمل محلّ ما یترتب علیه هست. هم این که این وحدة السیاق که وجود دارد و ما از «لم یقله» می‌فهمیم که چه ثواب، که چه واقعیت داشته باشد چه واقعیت نداشته باشد، در هر دو صورت بر آن عمل ثواب داده می‌شود، این‌ها مجموعاً کاشف است از این که این فرضیه اول تمام نیست و این گفته اول تمام نیست. و اما این که بگوییم ثواب بر ذات العمل است که احتمال دوم بود که این مختار محقق خراسانی در کفایه هست که ذات العمل از این روایات می‌فهمیم

س: استاد ببخشید، چه طور آن جا عمل انقیادی را قبول کردید؟

ج: کجا؟

س: در فرض سوم، آن وقت این جا نمی‌شود بگوییم این عمل، خود عمل هم منقاد بشود؟

ج: حالا شاید... عنوان قبول نکردیم، احتمال ذکر کردیم، به آن برسیم شاید قبول نکنیم. گفته فی نفسه سه احتمال وجود دارد. احتمال چهارم هم این است که یعنی نفهمیم کدام از این سه تا است، مردد بشود مجمل بگوییم از این، نه این که قبول کردیم. فعلاً به عنوان احتمالات بدوی ذکر کردیم.

و اما این آقای آخوند فرموده است که بر ذات عمل این ثواب، از این روایت استفاده می‌شود که بر ذات العمل است، بعد از این که بر ذات العمل است، خواستند یک استفاده آخری بکنند که آن را در مقام بعد باید ذکر بکنیم. فعلاً این که متعلق این ثواب چیست؟ این مقدار آن فعلاً محل کلام ما است.

دلیل ایشان عبارت است از این که از صحیح هاشم الاستظهار می‌فرمایند که می‌گوید بر عمل است و به عنوان دفع دخل مقدر، إن قلت‌هایی که ممکن است زده بشود و بخواهند این ظهور را رفع ید از آن بکنیم، مطرح می‌کنند جواب می‌دهند.

اما صحیح هاشم بن سالم که در محاسن روایت شده این است؛ «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْءٌ مِنَ التَّوَابِ فَعَمِلَهُ كَانَ أَجْرُ ذَلِكَ لَهُ وَ إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَمْ يَقُلْهُ». ایشان می‌فرماید: «فإن صحیحة هاشم ظاهرة فی أن الأجر كان مترتباً علی نفس العمل الذی بلغه عنه صلی الله علیه و آله و سلم أنه ذو ثواب» چون مشارالیه ذلک کیست؟ همین عملی است که این جا ذکر شده دیگه، شما مشارالیه ذلک را ببرید به انقیاد بزنید که انتزاع می‌شود و در ذهن‌ها هست، یک کلمه این جا قبل از آن ذکر شده، ظاهر آن هم که

به همان می‌خورد. «فَعَمِلَهُ كَأَنَّ أَجْرَ ذَلِكَ» یعنی همین عملی که کرده «لَهُ» برای او خواهد بود. پس ظاهر این صحیحه این است.

دو وجه گفته شده در کلمات شیخ اعظم قدس سره برای این که ما کأَنَّهُ رفع از این راه باید بکنیم. دو تا قرینه، یک قرینه داخلیه برای این روایت و یک قرینه خارجیه وجود دارد که ما به واسطه آن‌ها دست از این ظهور برداریم. قرینه داخلیه این است که فرمودند در تمام این روایات، چه این صحیحه چه غیر این صحیحه با فاء تفریع، عمل تفریع شده بر بلوغ الثواب، فرمود: «مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ فَعَمِلَهُ» در اثر این که آن بلوغ ثواب شده، آن بلوغ ثواب داعی شده است بر این که آن را انجام دادند. پس این تفریع، وجه تفریع چیست؟ وجه تفریع این است که آن بلوغ ثواب داعی شده، این داعی باعث شده این عمل انجام بشود، پس این عمل متفرع بر داعی است. داعی ما متفرع بر آن بلوغ ثواب است. «فهذا العمل متفرع علی بلوغ الثواب» به واسطه، چون عمل که می‌خواهد انسان انجام بدهد، کاری که انسان انجام می‌دهد، عاقل کار را به واسطه داعی انگیزه‌ای انجام می‌دهد. خود به خود که کار از انسان سر نمی‌زند، کار اختیاری، می‌گوید داعی است. این داعی ما، داعی فرد چیست؟ بلوغ ثواب است. یعنی عمل ما متفرع بر داعی است. این داعی ما هم چی هست این‌جا؟ «فَعَمِلَهُ» نشان می‌دهد که این داعی این عمل همان بلوغ ثواب است. البته یک تسامحی در این‌جا هست، نفس بلوغ ثواب همان‌طور که آقای آخوند خودشان هم توضیح دادند قبلاً، نمی‌شود داعی انسان باشد؛ داعی برای چی هست؟ داعی برای این هست که انسان کاری را انجام بدهد تا به آن داعی برسد، بلوغ ثواب که قبلاً بوده، ما به آن نمی‌توانیم، نمی‌توانیم، به بلوغ ثواب برسیم؟ بلوغ ثواب با این خبرها رسیده. پس مقصود از این که داعی بلوغ ثواب است اگر در ظاهر عبارت گفته می‌شود تسامحاً گفته می‌شود، یعنی وصول به آن ثوابی که بلغ، بلغ یعنی این؛ این داعی ما می‌شود، رسیدن به آن ثواب. شیخ رضوان‌الله علیه فرموده: پس این نشان می‌دهد به واسطه‌ی این قرینه نشان می‌دهد که متعلق ثواب ذات العمل نیست، عمل انقیادی است؛ علمی است که به‌خاطر این که لعل شارع فرموده باشد دارد انجام می‌شود، به این داعی دارد انجام می‌شود؛ خبری که به داعی، یعنی عملی که به داعی این که من به آن ثواب اگر گفته شده باشد برسم این است. بنابراین ثواب بر ذات العمل نیست، بر عمل ذو لون است، عملی که به این داعی انجام می‌شود. این یک قرینه‌ی داخلی اول.

قرینه‌ی دوم که نسبت به بعض روایات داخلی است، نسبت به این روایت و اشباه این روایت خارجی است این است که در دو روایت تقیید شده بود «ففعله التماس ذلک الثواب» یا «ففعله طلب قول النبی(ص)» در آن‌ها این‌جوری ذکر شده. ...

س: حال فعل است...

ج: پس او هم دارد چی می‌گوید؟ می‌گوید که این کار را انجام بدهد در حالی که این طلب را دارد، در حالی که این التماس را دارد، پس دارد مقید می‌کند عمل، آن روایات، آن‌ها مقید کرد؛ آن روایت که مقید شد بقیه‌ی روایات هم چی می‌شود؟ مقید می‌شود؛ از باب تقیید آن مقیدها تقیید می‌کنند مطلق‌ها را؛ پس بقیه هم همین‌جور می‌شود. علاوه بر این که قبلاً عرض کردیم که همان روایاتی هم که خیال می‌شود و گفته می‌شود که مطلق است، درواقع اگر چشم‌مان به فاء بدوزیم که مطلق نیست به همان بیانی که گفتیم؛ اصلاً فرض اطلاق ندارد آن که شما می‌گویید تقیید است؛ این مع الغض از آن وجه اول است که فرض

کنید این فاء دلالتی نداشته باشد. علاوه بر این که این بیان که قبلاً هم اشاره کردیم یا توضیح هم دادیم این هست که آن می گوید «بلغه ثواب علی عمل»، «بلغه ثواب علی عمل» یعنی چی؟ یعنی یک روایتی آن بلغ آن ثواب که معنایش نبود، خود ثواب که بلغ نیست، آن در روز قیامت یبلغ، یعنی آن خبر دالّ بر این بلغ. خبر دالّ آن بلغ، ثواب این که آن خبر معتبر باشد یا نباشد، علم بیاورد یا نیاورد هر جور باشد؛ فعلمه، بعد آن را عمل کرد. انسان وقتی یک خبری به او می رسد که می گوید یک ثوابی دارد، انسان چه جوری می تواند آن را به قصد جزم و اطاعت برود بیاورد؟ چه می داند، مگر تشریع می کند؟ قهراً این آدمی که فقط به مجرد این که خبری به او رسیده می رود می آورد قهراً چه جوری است؟ به احتمال می رود می آورد، به رجاء می رود می آورد که لعلّ فرموده باشد. بنابراین اصلاً فرض آن چیزی که در این روایات فرض شده و گفته شده ثواب دارد، ذاتش یک چیزی است که فاعل و عامل لا یأتی به الا رجاءاً و احتمالاً، نه اطاعتاً، مثل جایی که نماز ظهر را به احتمال که نمی خوانیم، می دانیم نماز ظهر واجب است؛ به رجاء نمی آوریم، به احتمال نمی آوریم ولی یک چیزی که فقط یک راوی آمده گفته، راوی را هم نمی شناسیم، احتمال هم می دهیم درست نباشد یا خطا کرده باشد، آن جا چه جوری می آوریم؟ حتی هم برایش نداریم؟ به احتمال می آوریم. بنابراین آن هایی که تقیید شده که روشن است تقیید شده، آن روایت هم تقیید ظاهرش ندارد اما لبّاً وقتی نگاه می کنیم مقیّد است، پس کل این روایات مقید است. بنابراین متعلق ثواب و ما یترتب علیه الثواب می شود عمل انقیادی که این ها همان وجوهی است که برای وجه ثالث است دیگر درحقیقت که آقای آخوند به عنوان إن قلت کأن دفع دخل مقدر مطرح کردند جواب دادند؛ آقای آخوند از هر دو جواب می دهند. اما جواب از آن قرینه اول که فاء می گوید، می گوید قبول دارم، این ظاهر این روایت، ظاهر فاء این است داعی اش بر انجام این عمل چی بوده؟ همان بلوغ ثواب بوده، حالا با آن مسامحه ای که دارد یعنی رسیدن به آن ثواب، این درست؛ اما مگر داعی بر انجام یک عمل آن عمل را ملوّن می کند؟ مقیّد می کند؟ هیچ وقت داعی بر یک کار آن کار را مقید نمی کند که وقتی صادر می شود آن کار از آن صاحب داعی، آن کار ملوّن شده، معنوی شده، موجه شده به آن داعی از او سر بزند، اصلاً ذات کار از او سر می زند. چون آن داعی بر چی هست؟ بر آن ذات است دیگر؛ چون می بیند بر این ذات فلان اثر مترتب است می رود آن کار را انجام می دهد. مثلاً تشنه اش است، به داعی رفع تشنگی می رود چی می نوشد؟ آب می نوشد؛ نوشیدن آب، ذات نوشیدن آب از او سر می زند نه نوشیدن آبی که ملوّن است، مقیّد است به این که داعی بر او این است که رفع تشنگی می کند. ذات الّآب، ذات نوشیدن آب از او سر می زند یا نوشیدن آبی که متصف است به این که داعی بر خوردن او این است که تشنگی را برطرف می کند؟ کدام است؟ ذات آب این از آن سر می زند. از قیل داعی آن فعل صادر شده ملوّن و متعنون و موجه به عنوانی نمی گردد. پس قبول داریم در این روایات مفروض این است به خاطر فاء تفریع که داعی این است، ولی این داعی آن عمل را متعنون نمی کند...

س: ...؟ ثواب را می خواهند....

ج: حالا وقتی متعنون نشد ظاهر روایت هم این است که ثواب برای همان عمل است، آن عمل هم هم که قید ندارد که؛ پس داعی که باعث نمی شود عمل با قید بشود...

س: آقا جمله شرطیه است...

س: آقا اشکال ندارد قید را نگویم...

ج: حالا یک خرده صبر کنید تا بعد.

پس این داعی، ذات داعی این هذا اولاً که امرٌ وجدائی که انسان وقتی کاری را به یک داعی انجام می‌دهد ذات آن داعی از او سر می‌زند نه این‌که آن داعی ملوّن می‌کند، معنوی می‌کند آن شیء را که متعلق اراده‌ی من قرار بگیرد؛ یعنی من آن را که قصد می‌کنم می‌آورم به چه عنوان دارم می‌آورم؟ دارم شرب مائی می‌کنم یعنی این‌جوری قصد می‌کنم که شرب مائی دارم می‌کنم که این شرب ماء داعی بر او این است که رفع تشنگی می‌کند؛ نه می‌دانم رفع تشنگی می‌کند باعث شده، دیگر آب را مقید به این نمی‌کنم، خوردن آب و نوشیدن آب را مقید به این نمی‌کنم؛ ذات نوشیدن آب چون می‌دانم آن مثلاً برایش هست دارم می‌آورم؛ آن اثر که مترتب بر این نیست که این نوشیدنی باشد که داعی او آن است که رفع تشنگی می‌کند، این نوشیدن، این رفع تشنگی بر او مترتب است ولو من اصلاً داعی نداشته باشم، خودبخود این آب ریخته بشود در حلق من برود پایین. این اثر بر او مترتب است نه برای این آب نوشیدنی که این خصوصیات را داشته باشد، این اولاً. ثانیاً داعی تصوراً متقدم است، تحققاً چی هست؟ متأخر است. وقتی تأخراً متأخر از عمل است چطور می‌تواند هم چیزی که منتزع است از آن که تقیید باشد؟ از امر متأخر بیاید امر متقدم را مقید کند؛ وجود الداعی، حقيقة الداعی که بعد پیدا می‌شود، آن...

س: ...؟

ج: حقیقتش یعنی آن داعی چی هست؟ سیراب شدن است؛ این سیراب شدن یا این واصل شدن به آن ثواب این متأخر از عمل است دیگر، آن سیراب شدن متأخر از عمل است، از نوشیدن متأخر است؛ چطور امری که متأخر است از عمل می‌آید عنوان می‌شود برای آن فعل من حین این‌که من می‌خواستم آن فعل را ایجاد کنم و به وجودش بیاورم...

س: قصد شما ...؟

ج: نه آن می‌خواند عنوان این بشود آخر، قصد من، همین است، می‌گوید به قصد این تعین نمی‌دهد، چون این قصد مفهوماً مقدم است، واقعیتاً که مؤخر است.

س: ...؟

ج: بله فلذا تصوراً مقدم است، در ذهنت فقط می‌آید.

س: ما این‌جا دنبال.....

ج: در ذهنتان می‌آید، تصوراً مقدم است اما حقیقتاً مؤخر است، چطور می‌شود؟ پس بنابراین دو وجه شد، من حالا عبارت را هم بخوانم تا بعضی کلمات مثل کلمات شهید صدر قدس سره و این‌ها یک‌جوری این عبارت آقای آخوند را که حیثیت تعلیله است نه تقییدیه است این‌ها، این‌ها خروج از آن ظاهر فرمایش است و بی‌خود محقق...؟ کردند ایشان آن را نمی‌گوید، کاری ندارد به حیثیت تعلیله و تقییدیه، این را نمی‌گوید، همین که عرض کردم، می‌فرماید: «و کون العمل متفرعاً علی البلوغ، و کونه الداعی إلی العمل» این‌که عمل متفرع بر بلوغ است که با آن تسامحی که گفتم بلوغ را باید بگوییم یعنی رسیدن بما يبلغ نه به خود بلوغ؛ «کون العمل متفرعاً علی البلوغ و کونه» یعنی کون بلوغ «الداعی علی العمل» این «غیر موجبٍ لأن یكون الثواب انما یكون مترتب علیه» بر آن عمل «فیما اذا

اُتی» آن عمل «برجاء انه مأموّر به و بعنوان الاحتیاط» این مستلزم این نیست که ثواب هم به هر عمل آن چنانی مترتب بشود؛ نه، می‌تواند با این که داعی این چینی است ثواب بر چی مترتب بشود؟ بر ذات العمل. این که داعی ما این است موجب نمی‌شود که ثواب هم بر این عمل مقید به این داعی و متلّون به این داعی؛ نه، علیرغم این که داعیات این است آن ثواب مترتب می‌شود بر ذات العمل؛ این موجب آن نمی‌شود، چرا؟ «بداهة أن الداعی إلى العمل لا یوجب له للعمل وجهاً و عنواناً» که «یؤتی» به آن عمل «بذلك الوجه و العنوان» یک وجه و عنوانی برای آن عمل درست نمی‌کند که اتیان گردیده شود آن عمل در هنگامی که از من سر می‌زند به آن عنوان؛ نه، ذات عمل دارد از من سر می‌زند. این بیان دو تقریر داشت، یکی این که وجدانی است که خودت نگاه کن وقتی داعی داری آن عمل، ذات آن عمل از شما سر می‌زند، نه آن عمل به عنوان این چینی، دو؛ هم برهانی است که این متأخر است و متأخر چطور می‌تواند قید برای متقدمی که وجود پیدا کرده در عالم هستی، تا آن وجود پیدا نکند که آن داعی محقق نمی‌شود. حالا بعد الوجود چه جوری باعث می‌شود که حین الصدور و حین الحدوث آن جوری محقق شده باشد؟

س: وقتی تأثیر داعی انبعاث است و عمل است چه جوری می‌تواند متأخر از آن باشد؟

ج: بله؟

س: وصول به داعی....

س: مقارن است اصلاً...

ج: وصول واقعی یا مفهومی؟ تصور وصول یا نه؟ آیا مقید به تصور وصول می‌شود؟

س: نه نه این دفع دومی مرحوم آخوند...

ج: دفع دوم نبود یکی است، یک دفع است، فعلاً...

س: وجه دومش که می‌فرمود متأخر است عرض می‌کنم چه جوری می‌تواند متأخر باشد در حالی که منبعث است خودش.

ج: چی منبعث است؟

س: یعنی فرد با همین داعی انبعاث به عمل پیدا می‌کند.

ج: گفتیم دیگر، داعی تصوراً همان طور که در معقول یادمان دادند داعی تصوراً مقدم است یعنی مفهومی، اما واقعاً وجودش چی هست؟ متأخر است. شما تشنه‌تان است آب برمی‌دارید بخورید، داعی شما در نوشیدن آب چی هست؟ تصور رفع تشنگی به این است؛ اما رفع واقع تشنگی نه مفهومش خود رفع تشنگی بعد از خوردن آب محقق می‌شود، فلذا تصوراً مقدم است داعی بر عمل اما تحقّقاً متفرع بر عمل و بعد العمل است، نتیجه‌ی آن است. این رفع تشنگی، تصور رفع تشنگی، توجه به مفهوم رفع تشنگی این مقدم است، داعی این چنین است؛ اما خودش واقعیتش یعنی داعی به حمل شایع متأخر است، داعی به حمل اولی مقدم است.

س: ما دنبال موضوع برای ثواب هستیم که در موضوع برای ثواب متأخر نیست که، متقدم است؛ ما دنبال ذات عمل نیستیم، موضوع برای ثواب هستیم.

س: استاد مقارن

ج: شما دلیل تان این بود که چون از روایت فاء هست و داعی این بوده پس عمل متلّون از شما صادر شده؛ روایت هم که می گوید بر ذات العمل عمل این چنینی است، پس بر ذات العمل نشد بر عمل این چنینی شد؛ آقای آخوند جواب می دهند نه، این داعی شما عمل تان را این چنینی و آن چنانی نمی کند، ذات العمل از شما صادر شده روایت هم دارد می گوید ثواب بر آن عمل است.

س: تلّون مترتب بر این نیست که حتماً ...؟ خارجی تلّون پیدا بکند؛ تلّونی اولاً وجداناً که تلّون پیدا می کند دلیل اول، حالا دلیل دوم هم بخواهیم بگوییم

ج: وجداناً تلّون پیدا می کند عجب!

س: وجداناً آن عملی که بدون داعی انجام می شود...

ج: یعنی ماها که می گوییم بی وجدانیم؟

س: یعنی آن عملی که بدون داعی انجام می شود با آن عملی که با داعی انجام می شود عرفاً تلّون شان فرق دارد، یعنی آن یک رنگ داعی را دارد ولی آن ندارد؛ آن تلّون هم لزومش بر این نیست که آن شیء خارجی آن را ملّون بکند که بگوییم شیء خارجی بعدش است. همان قصد عمل را ملّون می کند....

ج: نه، آقا یک بچه که روز دوشنبه به دنیا می آید این آدم روز دوشنبه ای است؟ ...؟ حرفش این است...

س: عمل را که دارد انجام می دهد وقتی به داعی انجام می دهد این ملّون می شود فرق دارد با عملی که

ج: فرق می کند درست است اما ملّونش نمی کند.

س: چرا ملّون...

ج: و اما الوجه الثانی ان شاء الله دیگر مثل این که وقت نیست...

وصلی الله علی محمد آله الطاهرين